

من و این همه خوشبختی



مهدی استاد احمد

شعر طنز

امتیاز ویژه‌ای کردند عطا/دیدن جام جهانی...سینما

توی بیت قبلی ام «در» جانشد/بس که غرق شادی‌ام جان شما

بنده دارم می‌ترکم از خوشی/لوی‌ای مردم چه‌خوشبختیم ما

می‌نگنجد این خبر در باورم/آ‌ای مسوول‌های باصفا

سینما را اکاملا پر می‌کنیم/از شمار سما تشکر می‌کنیم

دمی با قدما

رضاضیا

زنده رود وباغ کاران یاد باد



در خبرها آمده بود که اسام چند خیابان، تغییر کرده، یکی از این تغییر نام‌ها سروصدایی به پا کرده و بعضی روحانیون را به موضع‌گیری وا داشته است. داستان از این قرار

است که شورای نامگذاری معابر اصفهان اسم خیابان «هقداد» را به «آتش» و خیابان «بوالحسن اصفهانی» را به «باغ کاران» تغییر داده‌اند. حساسیت آقایان هم در همین مورد اخیر بوده است. آیت‌الله «سید ابوالحسن موسوی مدیسسه‌ای اصفهانی» از مراجع تقلید شیعه بوده‌اند و نام ایشان را بر خیابانی گذاشتند، که در این سال‌ها در میان یکی از محلات کهن اصفهان انداخته شد. این اسم تا مدت‌ها در میان مردم جا نیفتاد و مردم اینجا را به دو اسم می‌خواندند: ۱. باغ کاران ۲. سپینتا. «باغ کاران» یکی از باغ‌های مشهور اصفهان است که همگی از شعر حافظ آن را در حافظه داریم، یعنی دست کم از قرن هشتم اینجابه این اسم خوانده می‌شده و وظیفه اصلی و قطعی و بدیهی شورای نامگذاری از ابتدا این بوده که این گذر را به همین نام کهن بخوانند. کما اینکه در آیین‌نامه این شورا آمده «شهرهای جمهوری اسلامی ایران باید در ظاهر و باطن نمایانگر تاریخ و جغرافیای تمدن و فرهنگ اسلامی و ایرانی باشد، یکی از مصادیق مهم این امر، اسامی خیابان‌ها، اماکن و موسسات عمومی در شهرهاست و این اسامی در حکم شناسنامه شهرها و بیانگر ارزش‌های اعتقادی،

تاریخی، فرهنگی و ملی جامعه است.» همان‌طور که می‌بینید اساس فلسفه این نامگذاری بر همین ارزش‌های تاریخی و جغرافیایی و فرهنگی و ملی و اسلامی است که متأسفانه در نام‌گذاری قبلی این مهم رعایت نشده بود! اکنون این شورا به وظیفه اصلی خود عمل کرده است. در همه دنیا در بدر به دنبال چنین مواردی هستند که با استناد به چیزی کهن، اسمی و خاطره‌ای را زنده کنند و حتی برای خود تاریخ‌تراشی می‌کنند، در حالی که ما با داشتن چنین پیشینه‌های با شکوه تمدنی، هم روز دست به تخریب و امحای خاطرات جمعی خود می‌زنیم و تازه در مقابل احیای آن هم مقاومت می‌کنیم. نمونه دیگرش هم تغییر نام «خولجان»/خان لجنان» بود که محلی است در اطراف

اصفهان که نامش در سفرنامه ناصر خسرو و حتی در داستان صله فردوسی از سلطان محمود آمده است و چند سال پیش یک شبه این نام دست کم هزار ساله را به «نیا شهر» تغییر دادند! اساسا در فرهنگ ماسم عوض کردن، مسالما ی ناموسی تلقی می‌شده و می‌شود: حتما شنیده‌اید که وقتی در جایی به اختلافی اساسی بر می‌خوریم، می‌گوییم: من اسمم را عوض می‌کنم اگر اینطور نبود، یعنی نهایت غلو تو ای ما! نیست که اسمی را عوض کنیم، چه شده که هر روز اسم خیابان‌ها و اماثلهم را عوض می‌کنیم؟ از طرفی جالب است که نام این مرج بزرگ نیز هیچگاه به صورت کامل بر این خیابان جا نیفتاد و بیشتر به صورت «بوالحسنی» در میان مردم رایج بود، که اگر نگوییم وحن ایشان بود، کمکی به بزرگداشت و یاد معظمه نیز نمی‌نمود. درباره خیابان بعدی هم قضیه را همین قرارست و تقریبا هیچ کس از اصفهانی‌ها آنجا را به اسم «هقداد» نمی‌خواند. آقایان اگر نباشدت نگران چیزی باشند، بیشتر باید نگران این باشند که بعضی اسمای ارزشی در میان مردم جا نیفتند و ما دایم به این دوگانه دامن بزنیم. از این گذشته، قضیه خیلی ساده‌تر از اینها قابل حل است. شهرداری و اقایی معترض می‌توانند گروهی را برای آمارگیری به محل اعزام کنند تا دو نکته را از مردم پرسند: ۱. شما این خیابان را به چه اسمی می‌شناسید؟ ۲. کدام نام را ترجیح می‌دهید؟ به خصوص که بعضی از معترضین، به «اجا حرا» مردم از این اقدامات» اشاره کرده بودند. این بنده که سال‌ها در خیابان دومی زیستام، مکرر دیده و شنیده‌ام که اهالی و غیر اهالی آنجا را به اسم آتش (که شاعر می‌بوده که بانفش در آن خیابان قرار داشته) می‌خوانند. حالا چه اصراری است که اسمی را که منبای قبیق تاریخی و جغرافیایی و ادبانی می‌کنند، از تغییر بدیم، هم مردم هم هیچ اعتراضی نکنند و با وجود زحمت‌ها و در سه راهی که برای آدرس دادن متحمل می‌شوند، کماکان از همان نام قبلی استفاده کنند و ما همچنان بر غم‌ان یک پا داشته باشد و متوجه نباشیم که در این شرایط خیلی سنگین‌تریم که روغن ریخته راندر امام‌زاده کنیم و منتشر را هم سر مردم بگذاریم که: ما همان کردیم که شما می‌خواستید! اصلا چرا باید وقتی نامی بر محلی افتاده ا عوض کنیم و یک اسم دیگر بگذاریم و بر فاصله «فرائت رسمی» و «سخن مردم» بیفزاییم؟ در کجای دین و قائلن و عقل چنین توصیه‌هایی شده؟ دیدم که یکی از آقایان گفته بودند: این اقدامات در راستای امحای تشیع است! آخر انصافا خودنک این کار دیگر این جمله را بخوانید و انصاف ببدید وقتی اسمی حدود هفت قرن بر جایی بوده، چرا باید اصلا به ذهنمان برسد که آن را عوض کنیم؟ این شورا اسمی هفت قرن را به جای خود بار گذاشته‌اند و در برنامهنده که اسم است که نام مبارک «بوالحسن اصفهانی» را بر گذری تازه تاسیس بگذارند که جاییفتد. این هیاهو برای چیست؟ تازه جالب است که تا آنجا که دیدم، همه این مصاحبه‌ها و سوزی یک خبرگزاری انجام شده بود و این شایئه را تقویت می‌کرد که ایشان با تحریک آقایان مقاصد دیگری را دنبال می‌کنند. از همه عجیب‌تر اینکه شهرداری اصفهان با این همه عرض و طول به جای توضیح این واضحلت و دفاع از اقدام به جای شورای نامگذاری، سریعاً عقب‌نشینی کرده و وعده داده که فعلا کاری نکند! زحی همت و درایت و مدیریت و شجاعت.

دعای روز هفتم ماه رمضان

بسم الله الرحمن الرحيم

اَللّهُمَّ اعِنِّي فِیه عَلٰی صِیَابِهِ وَ قِیَابِهِ وَ جَنِّبْنِی فِیْهِ مِنْ هَفَواتِهِ وَ آثامِهِ وَ اَرْزُقْنِی فِیْهِ ذِکْرَکَ بِدَوائِهِ بِتَوَفِیقِکَ یا هادی الْمُضْلِکِ.

خدا یا یاری کن مرا در این روز بر روزه گرفتن و عبادت و بر کنار مدار در آن از بیهودگی و گناهان و روزیم کن در آن یادت را برای همیشه به توفیق خودت ای راهنمای گمراهان.

تخته سیاه

همیشه می‌شود زندگی بخشید

آخرین روز اردیبهشت ماه روز اهدای عضو است و اگر در خبرها خوانده باشید، جشن اهدای عضو «نفس» امسال در بوستان نفس منطقه گلابدره برگزار شد. صبح روز سه‌شنبه و بعد از اینکه خبر این جشن و عکس‌هایش به خبرگزاری‌ها رسید، بار دیگر بحث اهدای عضو در شبکه‌های مجازی داغ شد و اکثریت اهالی این جامعه مجازی، از درستی و علاقه خود به اهدای عضو و کمک به انسان‌های دیگر حرف‌ها زدند؛ اتفاقی که تا دیر نشده همه ما باید برای آن فکری کنیم و برای اهدای اعضای خود پس از مرگ و زندگی بخشیدن به دیگران تصمیم درستی بگیریم.

تیتز مصور | ترامپ و قانون آزادی حمل سلاح

الچیتکور ریسته



در همین حوالی

داستانگویي فارغ از اِسِم‌ها



علی‌مسعودی‌نیا

در میان نویسندگان سنت رئالیسم سوسیالیستی ادبیات‌شوروی،نه فقط نزد ما ایرانیان، که برای تمام جهانیان میخاییل شولوخوف یکی از مهم‌ترین‌ها و شناخته شده تر ین‌ها است. نویسندهای که اگر بخواهیم به موجزترین شکل ممکن هنرش را

الته‌ا که راکترهای قهرمان از میان مردم رنج کشیده معمولی طبقه فرودست اجتماع» اگر اشتباه نکنم بیش از همه شناختن شولوخف را مدیون م. به‌آذین هستیم که زمانی هم «نن آرام» را ترجمه کرد و هم رمان دولدلی «زمین نواباد» را و چند داستان کوتاه این نویسنده برنده جایزه نوبل را به ما معرفی و عرضه کرد. شولوخف یک تاریخی‌نویس ماهر بود

که البته ماجراهای مبتنی بر واقعیت خود را طایق مقتضیات سبک رئالیسم با جزئیات و تفصیل بسیار می‌نوشت. چنین است که شاید امروزه خواندن آثارش حتی به مدد ترجمه خوشایند احمد شاملو از «نن آرام» حوصله و اشتیاق مضاعفی می‌خواهد. در پرداختن به جزئیات و وسواسش در گزارش مستند تمام وقایع در یک بازه زمانی گسترده، گاه سبکش به نویسندگان ناتواریلیستی چون زولا پهلوی می‌زند. اما وقتی

بیرات آسان می‌شود: اقلیم داستان را به عینه می‌بینی، شخصیت‌ها را تا تمام وجودت باور می‌کنی و باسرنوشتشان همراه می‌شوی و در طول خواندن آثارش، فراغ از هر منش ایدئولوژیکی که داری، خبر و شر داستان‌هایش بدل به خیر

عکس‌نوشت

محکم و پابرجامی مانیم»، کاربر دیگری نوشته: «می‌دونید بعد از بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی و کشته شدن صد هزار نفر فقط پنج درصد مردم امریکا مخالف این کار بودن؟ پس مردم امریکا مردم امریکا نکنید. ترامپ هم زاید‌ه را همین هاست. پمپو هم زاید‌ه را زاید‌ه را نمی‌اندگان همین هاست.» کاربری نوشته: «استراتژی تکراری آمریکا: به مردم ایران فشار بیاوریم و زندگی‌شان را سیاه کنیم تا علیه حکومت‌شان شورش کنند. این عووسگان ترامپ‌نیز بگذرد اما اسمی آن فعالان حقوق بشر که با حمایت از پمپو و ترامپ دنبال ویرانی ایران هستند را از یاد نبرید.» کاربری نوشته: «مطمئنم اگر همین الان فیلتر پیام‌رسان‌ها و شبکه‌های اجتماعی منتهی شود، اگر همین الان اعلام شود مطبوعات دیگر برای انتشار نیاز به مجوز ندارند، اگر همین الان ممیزی قبل از انتشار کتاب و فیلم لغو شود، و پمپو و ترامپ مجبور می‌شوند تا جان دارند حرص بخورند و قدم بزنند.» کاربری توییت کرده: «گستاخ‌ها و وقاحت پمپو، فرزند نامشروع این جمله است که: هر توافقی، بهتر از عدم توافق است.» و در نهایت کاربری با انتشار تصویری از راهپیمایی میلیونی مردم در بیست و دوم بهمن ماه سالی که گذشته نوشته: «وقتی می‌گویند ما در کنار مردم ایستاده‌ایم، دقیقا از کدام مردم حرف می‌زنید؟ این مردم!»

اعتقاد

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول:** الیاس حضرتی
- جانشین مدیرمسئول و رئیس شورای سیاستگذاری:** بهروز بهزادی
- سرمدیر:** سیدعلی میرفتاح
- معاون اجرایی:** حجت طهماسبی
- مشاور مدیرمسئول:** محمدحضرتی
- رئیس سازمان آگهی‌ها:** علی حضرتی
- نشانی:** خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، پم بست مینو
- تلفن خانه:** ۶۶۱۲۴۰۲۵ – ۶۶۱۲۴۰۲۴.نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱
- توزیع:** نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
- چاپ:** نشر روزتاب ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۲/۰۱ ■ غروب آفتاب: ۲۰/۰۸ ■ اذان مغرب: ۲۰/۱۹ ■ اذان صبح فردا: ۴/۱۲ ■ طلوع آفتاب فردا: ۵/۵۳

پرتاب‌شدگی

محمدزینالی‌اناری

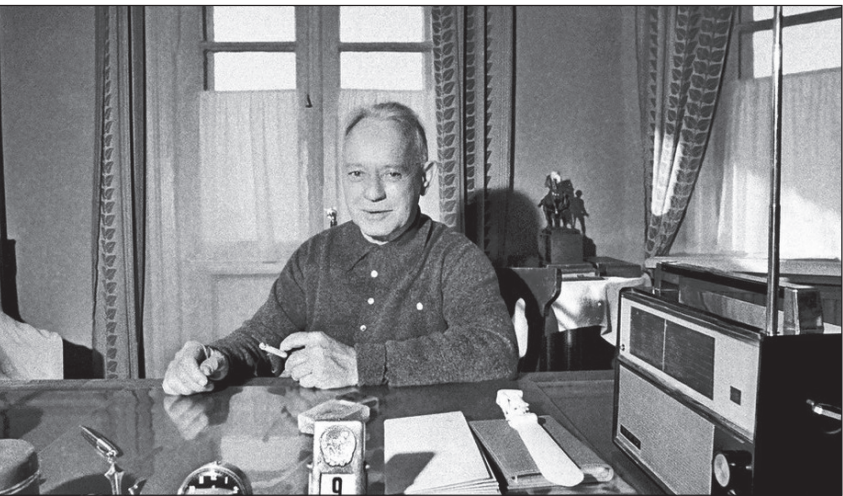
افسانه‌های امروزی



هر کسی در درون یک واقعیت به دنیا می‌آید، ما معمولا به داستان افسانه‌گون «رستم» و «شاهنامه فردوسی» می‌نازیم و احساس می‌کنیم که برای ما قهرمان آیینی همان رستم است که برخاسته و به جنگ به دیوان و سایر حریفان رفته

است. این واقعیت روزگاران پیش و افسانه آن روزگاران است. شاید بسیاری از قهرمانان سده‌های گذشته ما، در جنگاوری و مبارزه، الگویی ذهنی شبیه رستم داشتند، اما فقط به آن صورت شعر نشده‌اند. رستم نماینده و نمونه مثالی قهرمانی دیرزمانی است که ما از طریق ادبیات با آن آشنا می‌شویم. اما زندگی در جهان معاصر، یک دنیای قهرمانی واقعی جدیدی هم در خود دارد. قهرمان‌هایی که نه مانند زمان رستم، جهان‌گشا و پهلوان هستند، قهرمان‌هایی که حرفه ایشان، ورزش و توانمندی جسمانی و رقابت‌هایی به قصد شناساندن هویت‌ها است. اسطوره‌ها دیگر آرمانی و ازلی نیستند و این زمینی و شاید در مواجهه با امثال رستم، تا حدی مصنوعی هم می‌نمایند. اما واقعیت آنها خود را در هندسه زندگی امروزی قرار داده است، زندگی‌ای که برای ما واقعی‌تر و معنادارتر می‌نماید. اگر برای ما در دوره‌های نادری و قاجاری، تنها میراث اسطوره‌ای قابل بازآفرینی مان رستم، سهراب و قهرمان‌های دیگر این داستان ادبی بود، امروز تلویزیون، سریالی از قهرمانی‌های متنوع، به خصوص در ورزش پیش روی ما قرار می‌دهد.

اما «فوتبال» برای ما ایرانی‌ها، یک دنیای قهرمانی اسطوره‌ای، اما واقعی‌تر از داستان رستم و سهراب است، از کوچه‌های خاکی و حیاط مدرسه‌ها تا میدان‌های اجاره‌ای شبانه‌ای که برای تفریح و ورزش خود تدارک می‌بینیم. ما اگر چه امروز باور داریم که کار رستم را نمی‌توانیم مشابه وی اجرا کنیم، اما بلدیم که به مانند «دایی» یا «آقای گل» جام‌های رمضان محله و شهرستان خود بشویم. دوران فردوسی و محمود غزنوی تمام شده که در آن قهرمان ازلی یک رویا و زندگی آن آیینیه پهلوانی‌های مردم بود. اما برای ما چه بسا، همان ورزش پهلوانی که از طرح قدرت، و مرام اخلاقی رستم به یاد داریم، می‌تواند شعر باشد. اما ورزش‌های قهرمانی مانند فوتبال، والیبال و... که به ویژه به زندگی تیمی روزمره ما شباهت دارد، کنه فهم ما از تجربه‌های جسمانی و اندام‌وار شخصی و اجتماعی را تشکیل می‌دهند.



می‌شوند، انتقام می‌گیرند و نهایتا کورسوی رستگاری را در سرنوشت خود رد می‌کنند. او به عنوان یکی از اعضای ارتش سرخ در تبرع علیه ارتش سفید جنگ را به معنای واقعی تجربه کرد و هم زشتی‌های آن و هم روح حماسی آن را به درستی در نوشته‌هایش بازتاب داد. اگر دنبال یک اثر حماسی درجه یک هستید، هنوز هم «نن آرام» انتخاب مطمئن و درخشان است. او در داستان‌های کوتاه‌ش هم تقریبا همین منطق و روند رمان‌نویسی را دنبال می‌کند و حتی موضوع بسیاری از داستان‌های کوتاه‌ش نیز بر جنگ‌های داخلی روسیه و جنگ جهانی اول تمرکز دارد. نمی‌دانم در این روزگار آیا نسل جوان دل و دماغ خواندن آثارش را دارند یا نه، اما روزگاری را به یاد دارم که نمی‌شد شولوخف نخواند! ادعای باسوادی کرد!



info@etemadnews paper.ir

www.etemadnews paper.ir

آیین نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

مؤخرات فارسی

رضاشکرالهی

سبعت و ددمنشی



با حضور واژه‌ها و اصطلاحات عربی در فارسی نه تنها مخالف نیستم که، بارها گفته‌ام، خیلی از این موارد را دیگر نمی‌توان گفت که عربی است. در همین جمله که خواندید، «مخالف» و «حضور» کلمه‌های عربی فارسی‌شده‌اند و فقط سره‌نویسان و سره‌گویان‌اند که آن‌ها را هم‌چنان عربی برمی‌شمарند. در میان سایر زبان‌های همسایه و حتا غیرهمسایه نیز این نسبت کمابیش برقرار است. اما برخی واژه‌ها و اصطلاحات عربی با اصالتا عربی هستند که معادل فارسی آن‌ها به‌راستی زیباتر و رساترند و رایج. در این موارد، استفاده از واژه عربی، با همه‌ی تشخیص ساختگی‌ای که به متن و کلام می‌دهد، به‌نظر هم کج‌سلیفگی است و هم گاهی مایه‌ی دردسر.

مثلا کلمه‌های «شُبُعیت» و «سُبُعانه» را در نظر بگیرید. ماشاءالله خوب دهان پرکن است و برطلمطراق، خصوصا با آن ترتیب اعرایش که بیانش برای فارسی‌زبانان به کشتی گرفتن با کلمه می‌ماند. اما خودتان داوری کنید؛ «ددمنشی» و «ددمنشانه» زیباتر است و رساتر و رایج یا آن دو؟ گیرم که حالا یک نفر، آن هم فقط یک بار، این کلمه‌ی «ددمنشانه» در دهانش تخرچد و آن را مثلاً بگوید «ددمنشانه»؛ دیگران که شکر خدا چنین مشکلی ندارند.

با این حال، کلمه‌ی دهان‌صاف‌کن «شُبُعیت» مایه‌ی دردسر هم هست. چون، احتمالا به دلیل همان خونداشتن ما با قواعد آوایی زبان عربی، به‌اشتباه «شُبُعیت» هم گفته و نوشته می‌شود، بسیار. چند تا تیتزر از خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها می‌آورم تا ببینید که فراوانی استفاده از «شُبُعیت» به‌جای «شُبُعیت» چه‌قدر است. تیتزر بعد از آن سود تبعات رفتار سبوعانه‌ی خود را در نظر بگیرد

تیتز ایلنا: روی کار آمدن ترامپ اثبات سبوعیت آمریکا را آسان کرد

تیتزر فارس: اوج سبوعیت شهرک‌نشین صهیونیست

تیتز بی‌هم‌مدیر کل آموزش و پرورش تهران: سند محکمی از ددمنشی و سبوعیت دشمنان سُبُع در عربی یعنی حیوان درنده یا همان دد، و سُبُعیت مصدر جعلی آن است به‌معنای دزدگی یا همان ددمنشی خودمان که با همه‌ی رشتی در معنا، کلمه‌اش فشنگ است. این بیت از هانف اصفهانی است:

دیو و دد آن‌جا به جوش، وحش و سُبُع در خروش

من چو سیاع و وحوش، طفره‌زن و رهسپر سیاع جمع سُبُع است. نکته این است که در عربی سبوع هم داریم، اما با ضمه روی سین و به‌معنای هفته، که وقتی توبین بگیرد، معنایش می‌شود هفت‌بار. یا خود «سُبُع» با فتحه روی سین و نون ساکن که همان هفت است و در قرآن به‌معنای «هفت آسمان» به کار رفته است، مثل آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی نبأ: وَ بُنِنَا فَوْقَکُمْ سَبْعًا شَدَّادًا (و بر فراز شما هفت آسمان آستوار بنا کردیم). نتیجیه آن که اگر می‌خواهیم «سُبُع» و «شُبُعیت» و «سُبُعانه» را به کار ببریم، یا مثل ملک‌الشعرای بهار باشیم و درست و بجا استفاده‌اش کنیم: چیست گناه‌م که مرا می‌خوری / چون سُبُعانه ز چه روی می‌دری یا اگر مثل او نیستیم، که خب نیستیم، بهتر است برویم سرسوقت همان «دد» و «ددمنشی» و «ددمنشانه»ی خودمان، به‌شرط آن که مراقب باشیم «ددمنشانه» را «ددمنشیانه» نگوییم.

